

بِسْمِ اللّٰهِ التَّوْر

الميزان خوانی جلسہ صد- سورہ مبارکہ اسراء- ۱۴ / فروردین / ۱۴۰۲

- شروع سورہ و شرح آیہ اول

- بیان روایت معراج ذیل آیہ اول

"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ "

## شروع سوره و شرح آیه اول

جلسه صدم تفسیر المیزان، مسبحات با سوره اسراء در خدمتتون هستیم با تبریک سال نو و قبولی طاعاتتون. ما می‌خواهیم به اون پنج تا سوره مسبحات، ملحقات داشته باشیم. بعضی از علما سوره اسراء را و سوره اعلی را جزو مسبحات نمی‌دونند. به خاطر اینکه مکی هستند و فضای سوره، کمی متفاوت هست.

بعضی‌ها به خاطر فاتحه سوره که با سُبْحان در سوره اسراء و با سَبِّحَ فعل امر، در سوره اعلی شروع شده، فعل نیست ولی به هرحال از ریشه سَبِّحَ هست توی اون خانواده قرار میدن.

اون پنج تا مدنی هستند این دو تا مکی هستند، یه کمی فضای سوره فرق می‌کنه. اما ما برای اینکه بتونیم توی حول و حوش مسبحات حرفهامون را تموم کنیم و جمع کنیم این دو تا سوره را هم اضافه می‌کنیم.

سوره اعلی را گفتیم قبلاً خدمتتون و مونده سوره اسراء.

و احتمالاً بتونیم پنج، شش جلسه ای در خدمتتون باشیم با سوره اسراء.

مطالبش به یهود اتفاقاً می‌پردازه. موضوع مرتبط با این صحبت‌هایی که داشتیم و همچنین بحثهای توحید توش خیلی پررنگ هست و بحث خود اهل کتاب، رفتارهاشون و نحوه نگاهشون به توحید در این سوره بررسی شدند.

بحث "سُبْحان" که توی آیه‌ی اول هست از ریشه سَبِّحَ، توی سوره مرتب داریم. مثلاً داریم:

"سُبْحانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ" یا "قُلْ سُبْحانَ رَبِّي" یا "يَقُولُونَ سُبْحانَ رَبِّنَا" یا مثلاً باز از همین مفهوم، آیه‌ی

"وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلِداً وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِّ وَكَبْرَهُ تَكْبِيراً"

که یک مفهوم دیگه ای را از تسبیح باز می‌کنه، منتها بدون اینکه اشاره مستقیم کنه.

پس این سوره واقعا سوره تسبیح هست پس روا هست که توی دسته مسبحات قرار بگیره.

یه بحث دیگه هم داریم، توی المیزان این رو انجام داده، اینکه با وجود اینکه سوره اسراء بنا به نظر اکثریت علما مکی هست اما بعضی از علما و بعضی از قرآن‌شناسان گفتند چندتا آیه‌اش مدنی هست. علامه میگن که سوره مکی هست اما آلوسی یکی از مفسران اهل سنت اعتقاد داره که دو تا آیه‌ش مدنی هست.

آیه‌ی "وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ"

و همچنین آیه‌ی "وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ"

که آیات هفتاد به بعد هست رسیدیم ان شاء الله اونجا عرض می کنیم.

بعضی آیات دیگه ای را گفتند حالا نظرات را علامه آورده، نمی خوام روی اون نظرات خیلی مانور بدم. اما علامه هیچ کدوم از این نظرات را قبول نمی کنند و می فرمایند که احکامی که توی این سوره هست نوعش، فرمش، صحبتی که راجع به موضوعات مختلف داره نشان از مکی بودن کل سوره هست. (دقیقه ۵)

هدف سوره رو گفتیم، تسبیح هست و آیه اولش اشاره به داستان معراج می کنه و عروج و سیر حضرت پیغمبر از مسجدالحرام به مسجدالاقصی یا بیت المقدس. یه بنای مرتفعی هست این مسجدالاقصی که حضرت داوود و حضرت سلیمان این مسجد را بنا نهادند. یعنی بانیان مسجدالاقصی دو تا پیغمبری هستند که پدر و پسر هستند، حضرت داوود و حضرت سلیمان علیه السلام. برای بنی اسرائیل، بنی اسرائیلی که دنبال جایی برای عبادت بودند و بسیار روی این مسئله تاکید داشتند.

خداوند این بنا را خانه مقدس نامیده. توی این تصاویری که از رسانه ها می بینید اون گنبد طلایی، مسجدالاقصی نیست، گرچه این را حتما قبلا هم شنیدید اونوی که گنبدش تقریبا مایل به سیاه هست اون مسجدالاقصی هست که کنارش هیکل سلیمان هست. یک دیواری هست، اون مرتفع هست که بهش میگن هیکل سلیمان که یهود ( الان هم دست صهیونیست هست.) جلوی اون به راز و نیاز و عبادت و دعا می پردازند.

از آیهی معراج، میره سراغ مقدرات بنی اسرائیل، از اینکه اونها چجوری یک زمانی عزت مند بودند در اوج عزت بودند و یک زمانی دچار ذلت شدند و این ذلت شون نفرین خداوند هست "ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ" و تا الان هم ادامه داره و یک قاعده کلی خداوند درباره اونها در سوره اسراء (اسم دیگه این سوره بنی اسرائیل هست.) می فرماید که هر زمان اینها خدا را اطاعت کردند خدا به اینها عزت داده سربلندشون کرده و هر زمان که عصیان کردند خداوند اینها را ذلیل و حقیر کرده. اینها را توی سوره بیان کرده.

اینکه چگونه کتاب بر اونها نازل شد؟ همچنین، چگونه اونها به توحید و نفی شرک دعوت شدند؟ باز از این مباحث توضیح داده. بعد برگردانده مطلب را به امت اسلام.

یعنی از بنی اسرائیل شروع کرده، به خاطر شباهت های زیادی که امت اسلام با بنی اسرائیل دارند معطوف کرده قضیه را به اسلام و امت اسلامی. پس در بین مسلمانان هم کتابی نازل شده اگر باز همون شرطی که برای بنی اسرائیل هست، اگر خدا را اطاعت بکنند جزا و پاداش داده میشن، جزای نیک و اگر عصیان کنند عقاب میشن. و ملاک این عقاب و ثواب خداوند هم، اعمال اونها هست و سنت هایی که خداوند بین امت های گذشته اعمال کرده، در مورد امت اسلام هم اعمال میشه، پس اینها جدا نیستند، تافته جدا بافته نیستند و هر قانونی که خدا در مورد امت های انبیای پیشین اجرا کرده در مورد امت اسلام هم قابل اجرا هست.

بعد از این حقایق میره سراغ حقایق مربوط به مبدا یعنی توحید و معاد و یه سری قوانین شریعتی عامه از اوامر و نواهی. چند تا آیهی برجسته داره به این آیات برجسته اگر خاطرتان باشه بهش می گیم آیات شاخص.

یکی صفحه آخر سوره هست. "قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى" آیه ۱۱۰

یکی "كَلَّا نُمَدُّ هُوْلَاءِ وَ هُوْلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا" آیه ۲۰. (دقیقه ۱۰)

یه آیه ی برجسته دیگه هم هست. "وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا أَوْ مُعَذِّبُوهَا" آیه ۵۸

این هم جزء آیات برجسته این سوره هست. حالا بریم سراغ آیه ی اول.

آیه ۱ "سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ" (۱)

کلمه "سُبْحَانَ" اسم مصدره. از ماده تسبیح که ما سیح را در ذیل سور مسبحات معنی کردیم. حرکت به سوی کمال و رفع نقص. این اسم مصدرش هست و همیشه هم اضافه استعمال میشه، در نقش اضافه هست. و گاهاً میگویند که توی ترکیب ما این را به عنوان مفعول مطلق در نظر می‌گیریم که جانشین فعل هست یعنی فعلش حذف شده. مثلاً اسبح، سبحان، سبحت سبحان یا سبحت تسبیحاً.

که این تسبیح همون سبحان هست. به هر حال این نظرات مختلف نحوی علما هست. و این مفعول مطلق گویا بهتر هست مفعول مطلق در نظر بگیریم در ترکیب، در تجزیه می‌گیریم اسم مصدر هست، در ترکیب می‌گیریم مفعول مطلق جانشین فعل هست.

در موقعی استعمال میشه کلمه سبحان که اظهار تعجب بشه. اینجا البته تعجب نیست در سوره اسراء. به معنای تنزیه هست، رفع نقص هست. اما بعضی از مفسرین خیلی اصرار می‌کنند که اینجا را تعجب بگیرند. علامه می‌گه که اکثراً تعجب هست اما اینجا استثناً تعجب نیست و تنزیه هست.

کلمه "أَسْرَى" مصدر باب افعال هست از ریشه ی سَرَى به معنای سیر شبانه. کسی که در شب راه طی کنه مثلاً می‌گن سرا و اسراء. اسراء متعدی ش هست.

پس "سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى" یعنی منزّه است خدایی که سیر داد. پس متعدی معنی می‌کنیم.

کلمه "لَيْلًا" مفعول فیه هست، ظرف زمان، در شب. و در واقع تاکید هست، قید تاکیدی هست که این سیر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم رفتش و هم برگشتش در شب اتفاق افتاده.

منظور از مسجد الاقصی هم عرض کردیم که بیت المقدس یا تعبیر عامیانه‌ش بیت المقدس هست. کلمه اقصی از ریشه قَصَوَ هست افعال تفضیل. قَصَوَ به معنای دوری. اگر این مسجد را که گفته که مسجد الاقصی به خاطر اینکه نسبت به کعبه و نسبت به حضرت پیغمبر دور هست. (دقیقه ۱۵)

اگر لیل نبود مشخص نبود که برگشت هم در شب هست. بله؛ نکته بسیار مهمی هست.

"لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا" نتیجه این سیر چیه؟ پس لام میشه لام نتیجه، که نتیجه این سیر از مسجدالحرام به مسجدالاقصی اینه که خداوند تعدادی از آیات را؛ تعداد را گفتیم به خاطر من بعضیه هست، من تبعیضیه هم میگن.

"مِنْ آيَاتِنَا" یعنی بعضی از آیات مون را بهش نشون بدیم به حضرت پیغمبر.

این آیات خیلی عظیم هستند. "لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى" سوره نجم.

و انتهای آیه " إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۱)"

علت سیرش اینه که خداوند سمیع و بصیر هست چون شنوای گفته های بندگان هست و بینای اعمال اونها هست تقاضای حضرت پیغمبر را، خداوند به خاطر این سمیع و بصیر بودن، در واقع اجابت کرد و این اجابت اقتضا می کرد که حتما خداوند سمیع و بصیر بشه.

"بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا" ببینید اول آیه برای معراج بود. تقاضای حضرت پیغمبر برای رفتن به مسجدالاقصی بود. اول آیه خداوند غایب در نظر گرفته میشه "سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى" اما می بینید که آخر آیه "بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا"

اون من تبعیضیه اینجا دلالت بر عظمت هم می کنه نه اینکه ما همه آیات مون را بخوایم نشون بدیم چند تا از آیاتی که خیلی بزرگ هستند و حتما باید این سیر انجام بشه تا این رویت اتفاق بیفته تا این آیات دیده بشه "لِنُرِيَهُ" یعنی این آیات ظرفیتشان یه جوری هست که حتما باید شخصی مانند حضرت پیغمبر صلوات الله علیه از یک نقطه ای مانند مسجدالحرام به نقطه با عظمت دیگه ای مانند مسجدالاقصی سفر بکنند، سفرشون سفر خاص و معجزه گونه هست سیرشبانه هست. و این دیدن آیات نتایجی داره برای امت اسلام. معنای این آیه اینجوری هست که باید نتایجش را در طی سوره بگیریم و بحث بنی اسرائیل. به شدت مسلمان ها تازه مسلمان ها و مشرکین (چون اینها در مکه هستند.) دنبال این هستند که هر طور شده از مسجدالاقصی یک نشانه ای پیدا کنند خبری، گزارشی، روایتی، یا اینکه حتی با نیت های بد که چرا پیامبر اسلام سمت مسجدالاقصی نمیره یا این مثلا عاجز هست، توانایی نیست، ضمن اینکه موقعی این سوره نازل شده که هنوز قبله ی مسلمان ها بیت المقدس هست. پس براشون مهمه.

حالا من یه سری روایاتی را هم ذیل سوره خواهم گفت. (دقیقه ۲۰)

و علم غیبش را هم اینجا توضیح خواهم داد. سیر هم دفعتا هست چون که مولفه زمان اجرا نمیشه در این سیر. یعنی جدای از مولفه زمان این سیر اتفاق میفته. بدون اینکه گذر زمان احساس بشه.

من وقتی روایت را بخوانم متوجه این قضیه خواهید شد.

فقط اینجا یه چیز خیلی کلی بهتون بگم که موقعی که پیغمبر سیر را شروع کردند به دستور خداوند به قدرت خداوند یک ظرف آبی در حال ریختن بود توی مسیر و موقع برگشتن هم همچنان ظرف آب با همون حجم در حال ریختن هست، این نشون از این میده که زمانی بر پیغمبر نگذشته.  
حالا بریم سراغ معنای آیه.

باید تنزیه کند "سُبْحَانَ الَّذِي" پس به شکل مفعول مطلق و تاکیددی معنی می‌کنیم. تنزیه کردن مخصوص آن خدایی را که با عظمت و کبریایی اش، بنده خود حضرت پیغمبر را شبانه سیر داد. "عَبْدًا" ببخشید؛ "بِعَبْدِهِ" جار و مجرور هست در نقش مفعول، محلا منصوب. نهایت قدرت و سلطنت خود را یعنی خود خداوند را به حضرت پیغمبر نشان داده. در دل یک شب حضرت را از مسجدالحرام به سوی مسجدالاقصی برده که همون مسجدالاقصی که پیرامونش مبارکه "بَارَكْنَا حَوْلَهُ". و دلیل این سیر این هست که آیات کبرای خودش را به حضرت پیغمبر نشون بده چون خداوند سمیع و بصیر هست و حضرت پیغمبر هم لایق این عنایت و این کرامت الهی هست.

این تک آیه جداست یعنی سیاق از آیه دو شروع میشه. آیه‌ی یک سوره اسراء جدا حساب میشه. جدا بررسی میشه. بریم سراغ روایات.

### بیان روایت معراج ذیل آیه اول

یه روایت خیلی مفصلی در شرح این معراج داریم. البته ما چندین دعا داریم به نام دعای معراج که علمای حدیث فقط یکی شون را معتبر می‌دانند البته چالش بین شون زیاد هست. جناب علی ابن ابراهیم قمی یکی از مفسرین در تفسیر خودش از پدرش، (پس پدرش همیشه ابراهیم) از ابن ابی عمیر، محمد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام، روایت کرده که فرمود حضرت جبرئیل و میکائیل و اسرافیل دقت کنید؛ سه تا فرشته را اینجا اسم آورده توی روایت.

براق یک نوع اسب خاصی که برای این سفر هست که البته این اسب به احتمال زیاد دنیایی نیست برای پیغمبر آماده شد. برای رسول خدا آوردند. یکی از این فرشته ها مهار این اسب را گرفت. یکی رکابش را که پیغمبر سوار بشن و یکی پیغمبر را کمک کرد مثلا جامه پیغمبر، لباس پیغمبر را گرفت که بتونه مرتب کنه و سوار بشه.

البته آخرش ما این روایت را نقد خواهیم کرد، صبر کنید یعنی الان چیزی که می‌شنوید را فعلا واکنش بهش نشون ندید. تا ببینیم آیا درست هست یا نه؟ چون خیلی مهم هست دارم روایت را کلمه به کلمه جلو میرم.

در این موقع براق چموش شد. جبرئیل که اشاره ای به این براق کرد یا حالا به اصطلاح لطمه‌ای به این براق کرد و گفت آرام باش. (دقیقه ۲۵) قبل از این پیامبر، هیچ پیامبری سوار تو نشده بعد از این هم سوار تو نخواهد شد. بعد این براق آرام شد و حضرت پیغمبر را بالا برد. حضرت جبرئیل هم همراه حضرت پیامبر هست. آیات مخصوصه و کبرای خداوند را از آسمان و زمین به حضرت پیغمبر نشان میداد توی مسیر. (حالا بعضی از این

آیات شاید توی روایت جلوتر گفته بشه و شاید هم اصلا بگیم که این آیات دقیقا چی هستند، ازش صحبتی نشده؛ چون میگم چند نوع روایت معراج داریم.)

حضرت پیغمبر خودشون می‌فرمایند: در حین رفتن یک منادی از سمت راست ندایم داد که، هان ای پیغمبر، ولی من پاسخ نگفتم توجهی بهش نکردم. منادی دیگه ای از سمت چپ ندایم داد که هان ای پیغمبر، که به اون هم پاسخی ندادم، توجهی نکردم. زنی با دست و ساعد برهنه و غرق در زیورهای دنیوی به استقبال آمد و گفت ای پیغمبر به من نگاه کن تا با تو سخن گویم، به او هم توجهی نکردم. همچنان پیش می‌رفتم که ناگهان آوازی شنیدم از شنیدنش ناراحت شدم، از آن نیز گذشتم. اینجا بود که جبرئیل مرا پایین آورد و گفت ای پیغمبر، نماز بخوان. من مشغول نماز شدم سپس جبرئیل گفت هیچ میدانی کجاست که نماز می‌خوانی؟ گفتم نه. گفت طور سینا. (یا طور سینا عبارت قرآنی‌ش. همان جایی که خداوند با حضرت موسی تکلم کرد. پس فعلا تا به جایی اینها دارند زمینی حرکت می‌کنند. زمینی منظورم اینه که هنوز به آسمان نرسیدند. به خاطر اینکه نقطه طور سینا را اشاره می‌کنه.) بعد آنگاه سوار شدم خدا میداند که چقدر رفتیم که به من گفت پیاده شو و نماز بگذار. من پایین آمدم، نماز گزاردم. حضرت جبرئیل گفت هیچ میدانی کجا نماز خواندی؟ گفتم نه. گفت اینجا بیت اللحم است. بیت اللحم محل تولد حضرت عیسی است.

(صبر کنید می‌خواهیم روایت را تحلیل کنیم. علامه تقریبا به نقدهایی دارند. چون که این روایت خیلی مهمه، برای نقدش هم صبر کنید حالا دوستان نکته برداری بکنید، آخرش نقدش به می‌رسیم.) آنگاه سوار شدیم راه افتادیم تا به بیت المقدس رسیدیم. براق به حلقه ای که قبلا انبیا مرکب خود را با آن می‌بستند، بسته و وارد شدم در حالی که جبرئیل همراه و در کنارم بود. (ببینید نشون میده که حضرت اسرافیل و میکائیل نیومدن یا حالا عقب تر هستند. فقط حضرت جبرئیل هستند.) در آنجا به حضرت ابراهیم، حضرت موسی و حضرت عیسی و عده ای از انبیا که خدا میداند چقدر بودند، برخورد نمودم. همگی به خاطر من، اجتماع کرده بودند و مهیای نماز بودند و من شکی نداشتم در اینکه به زودی حضرت جبرئیل جلو می‌ایستد و بر همه ما امامت می‌کند. ولی وقتی صف نماز مرتب شد جبرئیل بازوی مرا گرفت و جلو برد و بر آنان امامت نمودم. (این نشان از برتری حضرت پیغمبر بر سایر انبیا هست. این را پیغمبر می‌فرمایند، البته غرور و عجبی نیست. یعنی خود پیغمبر که دارند این روایت را نقل می‌کنند میگن من از اینکه بر سایر انبیا امامت کردم، امامت نماز، عجبی ندارم. همه تفضل خداوند است.)

آنگاه خازنی یعنی نگهبانی، نزد آمد در حالی که سه ظرف همراه داشت یکی شیر، یکی آب و یکی شراب. و شنیدم که می‌گفت اگر آب را بگیرد هم خودش و هم امتش غرق می‌شوند. اگر شراب را بگیرد هم خودش و هم امتش گمراه می‌شوند و اگر شیر را بگیرد خودش هدایت شده و امتش هم هدایت می‌شوند. خود حضرت پیغمبر می‌فرمایند من شیر را گرفتم از آن آشامیدم. (دقیقه ۳۰) جبرئیل گفت هدایت شدی و امت نیز هدایت شدند. آنگاه از من پرسید در مسیرت چه دیدی؟ گفتم صدای هاتفی را شنیدم که از طرف راستم ندا داد. پرسید آیا تو هم جوابش دادی؟ گفتم نه. گفت او مبلغ یهود بود اگر پاسخش گفته بودی امت بعد از تو یهودی می‌شدند.

سپس پرسید دیگر چه دیدی؟ گفتم هاتفی از طرف چپم صدا زد. پرسید آیا تو هم جوابش گفتی؟ گفتم نه، توجهی به او نکردم. گفت او داعی مسیحیت بود، اگر جوابش می‌دادی امتت بعد از تو مسیحی می‌شدند.

آنگاه پرسید چه کسی در روبه رویت ظاهر شد؟ گفتم زنی دیدم با بازوانی برهنه که زیورهای دنیوی در او بود. حضرت جبرئیل گفت آیا با او سخن گفتی؟ گفتم نه. گفت او دنیا بود. (مصدق دنیا). اگر با او هم کلام میشدی، امتت دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دادند.

آنگاه آوازی هول‌انگیز شنیدم که مرا به وحشت انداخت. جبرئیل گفت ای پیغمبر می‌شنوی؟ گفتم آری. گفت این سنگی ست که من ۷۰ سال قبل از لب جهنم به داخل آن پرتاب کرده‌ام، الان در قعر جهنم جای گرفت، این نشان از عمق مخلوقی به نام جهنم داره.

آنگاه فرمود: جبرئیل بالا رفت من هم با او بالا رفتم تا به آسمان دنیا رسیدیم. یعنی هنوز توی دنیا هستند.

در آن فرشته‌ای را دیدم که او را اسماعیل می‌گفتند و همون بود که صاحب خُطفه یا خُطفه‌ی خداوند عزوجل درباره‌ش فرموده "إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ" این خطفه، یعنی صاحب این خطفه اون فرشته ای هست که نامش اسماعیل هست. مگر کسی که خبر را بر باید و او هفتاد هزار فرشته زیر فرمان داشت که هر یک از آنان هفتاد هزار فرشته دیگر زیر فرمان داشتند.

فرشته پرسید ای جبرئیل این کیست همراه تو؟ گفت این پیغمبر رسول خداست صلی الله علیه و آله وسلم است. پرسید مبعوث هم شده؟ گفت آری.

فرشته در را باز کرد من به او سلام کردم و او نیز به من سلام کرد. من جهت او استغفار کردم او هم، جهت من استغفار کرد و گفت مرحبا به برادر صالح، پیغمبر صالح. و همچنین ملائکه یکی پس از دیگری به ملاقات می‌آمدند تا وارد آسمان دوم شدیم. (از آسمان اول دنیا رد شدند).

در آنجا همه فرشته‌ها خندان بودند. تا اینکه فرشته ای دیدم که از او مخلوقی بزرگتر ندیده بودم، کربه المنظر، غضبناک، او هم مانند سایرین با من برخورد نمود. هر چه آنها گفتند او هم گفت، هر دعا که ایشان در حقم کردند او نیز کرد. اما هیچ خنده ای نداشت. پرسیدم ای جبرئیل این کیست؟ گفت خود ما هم، همگی از او می‌ترسیم. خازن و مالک جهنم است تاکنون خنده نکرده و از روزی که خداوند او را متصدی جهنم نموده تا به امروز بر غضب و غیض خود نسبت به دشمنان خدا و گنهکاران می‌افزاید. خداوند به دست او از ایشان یعنی از گنهکاران انتقام می‌گیره. پیغمبر فرمودند من به جبرئیل گفتم آیا ممکن است او را فرمان دهید تا آتش دوزخ را به من نشان دهد؟ جبرئیل گفت آری و به آن فرشته گفت: ای مالک! آتش را به حضرت پیغمبر نشان بده. پرده جهنم را بالا زد دری از آن را باز کرد. لهیب و شعله ای از آن بیرون جست و به سوی آسمان سرکشید. همچنان بالا رفت که گمان کردم مرا نیز خواهد گرفت. به جبرئیل گفتم دستور بده پرده‌اش را بیاندازد. او نیز مالک را گفت تا به حال اولش برگردانید. (دقیقه ۳۵)



بعد به سیر خود ادامه دادم مردی گندم‌گون و فربه را دیدم. کنایه از کمی چاق بودن. از جبرئیل پرسیدم این کیست؟ گفت این پدرت آدم است. سپس مرا معرفی بر آدم نمود گفت این ذریه توست. آدم گفت: روحی طیب و بویی طیب از جسدی طیب می‌شنوم. (رسول خدا به اینجا که رسید سوره مطففین را یعنی حین روایت که حضرت پیغمبر می‌فرمایند.) از آیه هفدهم که می‌فرماید: "كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيِّنَ (۱۸) وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلَيِّنَ (۱۹) كِتَابٌ مَرْقُومٌ (۲۰) يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ" تا آخر سوره اینجا تلاوت کردند یعنی ذیل این روایت.) بعد حضرت به حضرت آدم سلام فرمودند. حضرت آدم هم متقابلاً سلام و استغفار و حالا صحبتی که بین‌شون رد و بدل شد. مرحبا به فرزند صالحم. پیغمبر صالح، مبعوث در روزگار صالح.

آنگاه به فرشته‌ای از فرشتگان گذشتم در مجلسی نشسته بود. فرشته‌ای بود که همه دنیا در میان دو زانویش قرار داشت؛ کنایه از اشراف اون فرشته بر تدبیر عالم. در این میان دیدم لوحی از نور در دست دارد آن را مطالعه می‌کند در آن چیزی نوشته بود و او سرگرم دقت در آن بود، نه به چپ نگاه می‌کرد نه به راست.

قیافه‌ای اندوهگین به خود گرفته بود پرسیدم این کیست؟ گفت این ملک‌الموت است. پس حضرت عزرائیل سلام الله علیه. دائما سرگرم قبض ارواح می‌باشد. گفتم مرا نزدیکش ببر قدری با او صحبت کنم.

وقتی مرا نزدیکش برد سلامش کردم. جبرئیل وی را گفت که این حضرت پیغمبر، نبی رحمت است که خدایش به سوی بندگان مبعوث داشته. عزرائیل مرحبا گفت و با جواب سلام، تحیتم داد. و گفت: ای پیغمبر مژده باد تو را که تمامی خیرات را میبینم که در امت تو جمع شد. پیغمبر اینجا حمد خدا را میگن و می‌فرمایند که این از فضل پروردگارم هست رحمتش شامل حال من هست. جبرئیل گفتند که این از همه ملائکه شدیدالعمل تر است. حضرت عزرائیل درست هست، عزرائیل هم میگن عزرائیل هم میگن.

حضرت پیغمبر پرسیدند که آیا هر که تاکنون مرده و از این به بعد میمیرد او جاننش را می‌گیرد؟ گفت آری. از خود عزرائیل پرسیدم آیا هر کس در هر جا به حال مرگ می‌افتد، تو او را میبینی و در آن واحد، بر بالین همه آنها حاضر میشوی؟ فراموش آری. ملک‌الموت اضافه کرد که در تمامی دنیا در برابر آنچه خدا مسخر من کرده و مرا بر آن سلطنت داده بیش از یک پول سیاه نمی‌ماند. که در دست مردی باشد و آن را در دست بگرداند و هیچ خانه ای نیست مگر آنکه در هر روز پنج نوبت، وارسی میکنم و وقتی میبینم مردمی برای مرده خود گریه می‌کنند میگویم: گریه نکنید که باز نزد شما برمی‌گردم و آنقدر می‌آیم و میروم

تا احدی از شما را باقی نگذارم. رسول خدا فرمود ای جبرئیل فوق مرگ واقعه ای نیست؟ جبرئیل گفت بعد از مرگ شدیدتر از خود مرگ است (یعنی اتفاقات بعد از مرگ سخت تر از مرگ هست).

آنگاه به راه خود ادامه دادیم تا به مردمی رسیدیم که پیش رویشان طعام‌هایی از گوشت پاک و طعام‌هایی دیگر از گوشت ناپاک بود. ناپاک را می‌خوردند و پاک را فرو می‌گذاشتند. پرسیدم ای جبرئیل اینها کیانند؟ گفت اینها حرام خوران امت تو هستند. حلال را کنار گذاشته و از حرام استفاده می‌کنند. آنگاه فرشته ای از فرشتگان را دیدم که خداوند امر او را عجیب کرده بود نصفی از جسد او را از آتش و نصف دیگر را از یخ آفریده بود، نه آتش، یخ را آب میکرد نه یخ، آتش را خاموش و او با صدای بلند می‌گفت: منزّه است خدایی که حرارت این آتش را

گرفته، نمی‌گذارد این یخ را آب کند. ای خدایی که میان آتش و آب سازگاری دادی (دقیقه ۴۰) میان دل‌های بندگان با ایمانت، الفت قرار بده. این کیست؟ گفت که فرشته ای که خدا او را به اکناف آسمان و اطراف زمین‌ها موکل نموده و او خیرخواه ترین ملائکه هست نسبت به بندگان مومن از سکنه زمین. از روزی که خلق شده همواره این دعا را انجام می‌دهد.

دو فرشته را دیدم یکی می‌گفت پروردگارا به هر کسی که انفاق می‌کند خلف و جایگزینی عطا کن و به هر کسی که از انفاق دریغ می‌ورزد تلف و کمبودی بده.

به سیر خود ادامه دادم به اقوامی برخورد کردم که لب‌هایی داشتند مانند لب‌های شتر. گوشت پهلوهایشان را قیچی می‌کردند به دهانشان می‌انداختند. از جبرئیل پرسیدم اینها کیانند؟ گفتند سخن چینان و مسخره‌کنندگان هستند. به سیر خود ادامه دادم به مردمی برخورد کردم که فرق سرشان را با سنگ‌های بزرگ می‌کوبیدند. پرسیدم اینها کیانند؟ گفت کسانی که نماز عشا نخوانده، می‌خوانند. (اینو من توضیح بدم، کنایه از مطلق نماز نخواندن هست. که نماز عشا اینجا مهمترین وعده هست.)

باز به سیر خود ادامه دادم به مردمی برخوردند که آتش در دهانشان می‌انداختند از پایین شان بیرون می‌آمد. پرسیدم اینها کیانند؟ گفت اینها کسانی هستند که اموال یتیمان را به ظلم می‌خورند که در حقیقت آتش می‌خورند و به زودی به جهنم می‌رسند. به سعیر جهنم.

پیش رفتم به اقوامی برخورددم که از بزرگی شکم، قادر به درخواستن نبودند. از جبرئیل پرسیدم گفت اینها کسانی هستند که ربا می‌خورند و برنمی‌خیزند مگر درخواستن کسی که شیطان ایشان را مست نموده و در نتیجه احاطه‌شان کرده.

در این میان به راه آل فرعون بگذشتم. که صبح و شام بر آتش عرضه می‌شدند و می‌گفتند پروردگارا قیامت کی به پا می‌شود؟ (توضیح بنده اینه که اینجا هنوز این قسمت هنوز برزخ هست.) رسول خدا فرمود پس از آنجا گذشته به عده‌ای از زنان برخورددم که به سینه‌های خود آویزان بودند. از جبرئیل پرسیدم اینها چه کسانی هستند؟ گفت اینها زنانی هستند که اموال همسران خود را به اولاد دیگران ارث می‌دادند. آنگاه رسول خدا فرمود غضب خداوند شدت یافت درباره زنی که فرزندی را که از یک فامیل نبوده داخل آن فامیل کرده و او در آن فامیل به اوراد ایشان (کنایه از اسرار) واقف گشته، اموال آنها را حیف و میل کرده.

آنگاه فرمود به عده‌ای از فرشتگان خدا برخورددم که خدا به هر نحو که خواسته، خلقشان کرده. صورتهایشان را هر طور که خواسته، قرار داده. هیچ یک از اعضای بدنشان نبود مگر آنکه جداگانه از همه جوانب با آوازهای مختلف خدا را حمد می‌کردند. فریاد آنان به ذکر و گریه از ترس خدا بلند بود. گفتم اینها کیانند؟ گفت اینها همینطور که میبینی خداوند اینگونه خلقشان کرده از روزی که خلق شده‌اند هیچکدام به بغل دستی خود نگاه نکرده، به کلمه با او حرف نزده، از ترس و خشوع به بالای سر خود و پایین پای‌شان نظر نینداخته‌اند. سلام کردم ایشان بدون اینکه به من نگاه کنند جواب دادند. جبرئیل معرفی کرد فرمود که این پیغمبر رحمت است خدایش به سوی بندگان خود به عنوان رسول و نبی فرستاده، آنها هم سلام کردند و احترام.

به آسمان دوم صعود کردیم. به دو مرد برخوردیم که شکل هم بودند از جبرئیل پرسیدم اینها کیانند؟ جبرئیل فرمود اینها دو پسرخاله‌های تو حضرت یحیی و حضرت عیسی علیهم‌السلام هستند. بر آن دو سلام کردم آنها هم بر من سلام کردند. برایم طلب مغفرت نمودند من هم برای ایشان طلب مغفرت کردم.

(دقت بکنید تا اینجا که خواندم به بار حضرت پیغمبر، حضرت عیسی را جلوتر دیدند انگار اینجا اختصاصی دارند می‌بینند و ملاقات می‌کنند. قبلا که بحث انبیا بود و حضرت پیغمبر نماز خواندند.) به من گفتند مرحبا به برادر صالح و پیغمبر صالح.

نگاهم به ملائکه‌ای افتاد که در حال خشوع بودند (دقیقه ۴۵) اینها هم با صورتهای مختلف حمد و تسبیح می‌کردند.

به آسمان سوم صعود کردیم در آنجا به مردی برخورد کردم که صورتش اینقدر زیبا بود که از هر خلق دیگری زیباتر بود مانند ماه شب چهارده. حضرت جبرئیل گفت این برادرت یوسف است. من بر او سلام کردم استغفار کردم او هم سلام و استغفار کرد و فرمود مرحبا به پیغمبر صالح، برادر صالح و مبعوث در زمان صالح.

ملائکه‌ای را دیدم که در حال خشوع بودند باز مثل همان آسمان دوم، همان محاوره و اون سلام علیک به قول خودمون بین‌شون رد و بدل شد.

رفتند آسمان چهارم. مردی را دیدم، حضرت جبرئیل فرمودند این ادریس است. خداوند "وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا" به مقام بلندی رفعتش داده. به او سلام کردم استغفار و متقابلاً. باز همون ملائکه در حال خشوع را پیغمبر در آسمان چهارم دیدند. همه اینها من را و امت من را بشارت به خیر دادند. فرشته‌ای دیدم که بر تخت نشسته، هفتاد هزار فرشته تحت فرمان بود، هر کدام از اونها هفتاد هزار ملک زیاد فرمان داشتند و اینجا به خاطر مبارک حضرت پیغمبر خطور کرد که نکند این همان باشد؟ حضرت جبرئیل با صیحه و فریاد به او گفت بایست و او اطاعتش نموده، به پا خواست و تا قیامت همچنان خواهد ایستاد. یعنی اون فرشته.

آنجا به آسمان پنجم صعود کردیم مردی سال خورده و پیر و با عظمت دیدم. نزد او جمع کثیری از امتش بودند من از کثرت ایشان خوشم آمد جبرئیل فرمودند این هارون پسر عمران برادر حضرت موسی هست. سلام و استغفار همانطور. حالا بریم جلو. باز ملائکه در حال خشوع.

آسمان ششم مردی بلند بالا، گندمگون که گویی از عرب بود و پر مو. شنیدم که می‌گفت بنی‌اسرائیل گمان کردند که من محترم‌ترین فرزندان آدم نزد پروردگار هستم و حال آنکه این مرد گرامی‌تر از من است. از جبرئیل پرسیدم این کیست؟ گفت این حضرت موسی بن عمران است. پس او را سلام کردم. (ببینید دقت کردید اول یک‌جا انبیا را می‌بینند و بعد تک به تک انگار ملاقات خصوصی دارند.) او را سلام کردم و ایشان هم سلام و استغفار و ملائکه در حال خشوع.

رفتیم آسمان هفتم. هیچ فرشته ای نبود مگر اینکه گفتند حجامت کن. ای پیغمبر حجامت کن به امتت هم بگو حجامت کنند. مردی را دیدم که سر و ریشش، جو گندمی بود، بر کرسی نشسته بود گفتم این کیست؟ گفت این پدر تو ابراهیم است. اینجا محل تو و منزل متقین از امت توست. آنگاه رسول خدا این آیه را تلاوت فرمودند:

"إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ"

به او سلام کردم و او هم فرمود مرحبا به پیغمبر صالح، فرزند صالح، مبعوث در روزگار صالح. باز ملائکه در حال خشوع. در آسمان هفتم دریاها از نور دیدم آنچنان تالو داشتند که چشمها را خیره می ساخت. دریاها از ظلمت و دریاها از رنج دیدم که نعره میزد. هر وقت وحشت مرا می گرفت یا منظره هول انگیزی می دیدم از جبرئیل پرسش می کردم. می گفت بشارت باد تو را که شکر این کرامت الهی را به جای آور، خدا را در برابر این رفتاری که با تو کرد سپاسگزاری کن. خداوند هم دل مرا با گفتار جبرئیل سکونت و آرامش میداد. وقتی اینگونه تعجبها و وحشتها و پرسشهایم بسیار شد، جبرئیل گفت ای پیغمبر آنچه میبینی به نظرت عظیم و تعجب آور است، اینها که میبینی یک خلق از مخلوقات پروردگار توست. پس فکر کن خالق که اینها را آفریده چقدر بزرگ است. (دقیقه ۵۰) یا اینکه آنچه تو ندیده ای خیلی بزرگتر است از آنچه که دیده ای. آری میان خدا و خلقش هفتاد هزار حجاب است. و از همه خلائق نزدیکتر به خدا من و اسرافیل هستیم و بین ما و خدا چهار حجاب فاصله هست. حجابی از نور، حجابی از ظلمت، حجابی از ابر و حجابی از آب .

**سوال:** آیا این ملاقات با هر یک از انبیا در طبقات آسمانها به ترتیب نشان از درجات آنها دارد؟ پاسخ: ممکنه. بله ممکنه. یا ایجاب می کرده که پیغمبر در هر عروجی اون ظرفیت را پیدا کنند بعد با این انبیا ملاقات خصوصی داشته باشند.

رسول خدا فرمودند که از عجایب مخلوقات خدا، خروسی را دیدم که دو بالش در بطون زمینهای هفتم و سرش در عرش بود و این خود یک نوع فرشته بود که خدا او را آنچنان که خواسته، خلق کرده. و می گفت منزله است پروردگار من، هر چه هم که بزرگ باشی نخواهی دانست که پروردگارت کجاست؟ چون شأن او عظیم است. و منزله است خدای ملک قدوس، کبیر متعال، حی قیوم الی آخر. (که تسبیحات انجام میشه). میگه خروس، پرهایی ریز، سبز رنگ و پری سفید داشت. سفیدی اش بسیار سفید بود از هر سفیدی، سفیدتر. سبزیش از هر سبزی، سبزتر.

(یه چیزی من اینجا اضافه کنم. توی این برنامه زندگی پس از زندگی، این عزیزانی که میرن به عالم برزخ و برمی گردند از رنگها صحبت می کنند، از لطافت رنگها صحبت می کنند. چون که عالم، عالم روح هست از عالم برزخ به بالاتر ما با روح سروکار داریم و خب لطافت خیلی بالاتر و عمیق تر از لطافت دنیاست پس رنگها حالت بسیار نرم و لطیف به خودشون می گیرند که پیغمبر می فرمایند که سفیدی از هر سفیدی، سفیدتر. سبزی از هر سبزی سبزتر. شاید باز به این اشاره کنه. البته پیغمبر عروج کردند تا آسمان هفتم ولی سنخش با عالم برزخ تقریبا یکیه. یعنی میشه تشبیههایی را این وسط انجام داد.)

میگه وارد بیت المأمور شدم دو رکعت نماز خواندم، عده ای از اصحاب خود را در کنار خود دیدم که لباسهای نو به تن داشتند و عده ای لباسهای کهنه. آنهایی که لباسهای نو داشتند با من به بیت المأمور آمدند و بقیه جا ماندند. از آنجا بیرون رفتم، دو نهر را دیدم یکی کوثر، و دیگری رحمت. از نهر کوثر آب خوردم، در نهر رحمت شستشو نمودم، هر دو برایم رام شدند تا وارد بهشت شدم.

خانه های خودم و اهلبیت خودم را مشاهده کردم خاکش مانند مشک معطر بود. دختری را دیدم که در نهرهای بهشت غوطه ور بود، پرسیدم دختر تو از کیستی؟ گفت از آن زیدبن حارث می باشم. صبح این مژده را به زید دادم. (یعنی بعد از برگشت از معراج)

نگاهم به مرغان بهشت افتاد مانند شتران عجمی بودند. انار بهشتی را دیدم مانند دلوهای بزرگ بودند. درختی دیدم که آنقدر بزرگ بود که اگر مرغی می خواست دور تنه آن را طی کند می بایست هفتصد سال پرواز کند. در بهشت هیچ خانه ای نبود مگر اینکه شاخه ای از آن درخت به آنجا سر کشیده بود. (شما میتونید بگید این چه درختی هست؟ بله. درخت طوبی. خداوند آن را به بندگان صالح خود وعده داده و فرموده "طُوبَى لَهُمْ وَحَسَنٌ مَّآبٍ" (سوره رعد).

حضرت پیغمبر فرمود وقتی وارد بهشت شدم به خودم اومدم از جبرئیل از آن دریا های هول انگیز و عجایب حیرت انگیز آن سوال کردم گفت (اینها همه تمثیل هست). اینها سیر اوقات و حجابهایی هست (دقیقه ۵۵) که خداوند به وسیله آنها خود را در پرده انداخته و اگر این حجابها نبود نور عرش، آنچه که در آن بود را پاره می کرد و از پرده بیرون می ریخت .

آنگاه به درخت سدره المنتهی رسیدم که یک برگ آن امتی را در سایه خود جا می داد. فاصله من با آن درخت همان قدر بود که خدای تعالی درباره اش فرمود: "قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى" سوره نجم.

در اینجا خداوند ندایم داد فرمود: "أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ"

از قول خودم و امتم عرض کردم "وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ"؛ خدای تعالی فرمود: "لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ۗ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ" این آخر سوره بقره هست این دعا.

"رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا" (اینو پیغمبر فرمودند). خداوند خطاب کرد: نه تحمیلت نمی کنم. من عرض کردم "رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۲۸۶)" خداوند فرمود این را که خواستی به تو و امت تو دادم.

رسول خدا فرمودند پروردگارا تو به انبیایت فضائی کرامت کردی، به من نیز عطیه ای کرامت کن. فرمود به تو نیز دادم دو کلمه عطیه دادم. "لا حول و لا قوة الا بالله" و همچنین "وَلَا مَنجَا مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ".

(منجا یعنی نجات محل نجات، زمان نجات. اسم مصدر هم میتونه باشه، خود مصدر هم هست.)

ملائکه اینجا کلامی را به من آموختند. کلام "اللَّهُمَّ إِنَّ ظُلْمِي أَصْبَحَ مُسْتَجِيرًا بِعَفْوِكَ وَ ذَنْبِي أَصْبَحَ مُسْتَجِيرًا بِمَغْفِرَتِكَ وَ ذَلِي أَصْبَحَ مُسْتَجِيرًا بِعِزَّتِكَ" الی آخر. صدای اذانی شنیدم ناگه دیدم فرشته ای که اذان می گوید، تا قبل از آن شب، کسی تو را در آسمان ندیده بود. دو نوبت گفت الله اکبر، خداوند فرمود بنده من درست می گوید، بنده من، من از هر چیزی بزرگتر هستم. وقتی گفت "اشهدان لاله الا الله" خداوند فرمود بنده ام درست می گوید. وقتی گفت "اشهدان محمدرسول الله". خداوند فرمود راست می گوید محمد بنده و فرستاده من است، من او را مبعوث کردم.

و او گفت: "حی علی الصلوه، حی علی الصلوه" و همچنین "حی علی الفلاح" الی آخر اذان.

(یه نکته که اینجا باز کنم. این روایت ببینید یه ذره چیز داره، علامه میگه که از دستبرد عامه در امان نمونده. یعنی چی عامه؟ منظور اهل سنت هستند. اونهایی که عامدا یه سری عبارتهایی را حذف کردند چون اونها "حی علی خیرالعمل" را ندارند بعضی از فرقه های اهل سنت "حی علی خیرالعمل" را ندارند. که اینجا توی این اذان ذکر نشده.

و حتی "اشهدان علیا ولی الله" را چون که البته یه ذکر مستحبی داخل اذان هست، ذکر ارکانی نیست یعنی اگر کسی معتقد باشه که "اشهدان علیا ولی الله" رکن هست اشتباه کرده. رکن نیست اما مستحب هست.) (من گفتم خدایا من این روایت معراج را امروز می خوام بخونم دوستان اذیت نشن چون خیلی طولانی هست ولی لازم هست یک بار این رو از اول تا آخر بشنویم. نقدهاشم لابه لاش گوش کنیم. بله نمازها حالا از اینجا به بعد هست. اینجا هم علامه بهش نقد داره ها. بحث نمازها را.)

فرمود که بعد از نماز مه ای مانند ابر مرا فرا گرفت (دقیقه ۶۰) به سجده افتادم. پروردگرم مرا ندا داد: من بر همه انبیای قبل از تو پنجاه نماز واجب کرده بودم همان ها را به تو و امتت واجب می کنم.

من برخاستم به طرف پایین راه افتادم. در مراجعت به حضرت ابراهیم برخوردم. (دیگه به ترتیب داریم میاییم پایین دیگه.) چیزی از من نپرسید. به حضرت موسی برخوردم پرسید چه کردی؟ گفتم که پنجاه نماز. (هنوز انگار توی همون آسمان ششم، هفتم هستند حضرت موسی اون آخری ها بود اگر خاطرتان باشه.)

عرض کردم من پنجاه نماز را بر امتم از طرف خداوند دارم میبرم، تکلیف هست. موسی گفت ای پیغمبر امت تو آخرینند، ناتوان ترینند. پروردگار تو هیچ خواسته ای برایش زیاد نیست امت تو طاققت این همه نماز را ندارند، برگرد برای تخفیف. به سوی پروردگرم برگشتم تا به سدره المنتهی به سجده افتادم و این صحبت را گفتم: پنجاه نماز طاققتش را نداریم تخفیف. خداوند متعال ۱۰ نماز تخفیف داد اینقدر رفت و اومد پیغمبر، ده تا، ده تا تخفیف گرفت تا شد ده تا نماز. و ده تا نماز شد، پنج نوبت. باز اینجا توی این پنج نوبت حضرت موسی گفتند که این هم زیاده شما طاققتش را ندارید پیغمبر گفتند من دیگه خجالت می کشم. زحمت پنج نماز برایم آسان تر از گرفتن تخفیف اینجوری هست. اینجا بود که گوینده ای ندا سر داد.

( بله این قسمت از اسرائیلیات هست. بله اینو قبلا بررسی کردیم. من همین رو می‌خواستم که شما خودتون لابه‌لای روایت به نقد برسید. ببینید بعضی از جاهاش میشه بهش اعتماد کرد بعضی از جاهاش خیر. )

گوینده‌ای ندا در داد، حال که بر پنج نماز صبر کردی در برابر همین پنج نماز، ثواب پنجاه نماز را داری. هر یک نماز به ده نماز و هر که از امت تو تصمیم بگیرد که به امید ثواب کاری کند ده برابر ثواب برایش می‌نویسم.

همون " مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا "

بعد اینجا امام صادق ذیل روایتی که علی بن ابراهیم قمی داره از اول میگه، میگه امام صادق (یه چیزی اینجا اضافه کردند) فرمودند که خدا به حضرت موسی جزای خیر بدهد او باعث شد که تکلیف این امت آسان شود.

حالا بریم سراغ نقدش. یه جاهایی خودتون متوجه شدید که نقدها چیه؟ اجازه بدید منم برسم.

عین همین روایت با کمی پس و پیش از شیخ صدوق داریم. این پایه روایت هست. آره دیگه وقتی اون قسمت اصلی‌ش مشکل داره این هم اضافه کردند. اضافه کردن اسم امام صادق کاری نداره توی روایت. ما به راحتی میتونیم توی سند، یه حرف قشنگی را بزنیم، یه جمله خوبی را بگیریم بعد سند بسازیم براش. سندسازی اشکالش، در واقع آسیبی که ما از سندسازی در حدیث خوردیم از خود متن نخوردیم.

توضیح بدم.

ببینید حدیثی که به دست ما رسیده یه متن داره یه سند. اینقدر که از سند ما آسیب خوردیم از متن نخوردیم. چون متن مشکلی نداره حرف قشنگی داره میزنه، اما سند هست که مشکل داره.

و چه بسا بعضی از این احادیث موضوعه، موضوعه یعنی وضع شده، جهت شده. حرفهای شخصی بوده بعضی هاشون. خیلی درصدش کمه‌ها، نمی‌خوام دیدتون بد بشه. از احادیث موضوعه چیزی که برآورد کردند حدود صد و خورده‌ای هست، با احادیث ضعیف فرق می‌کنه. دقت بفرمایید. (دقیقه ۶۵)

ببینید یه قسمت زیادی احادیث ضعیف داریم یه قسمتی را داریم به نام احادیث جعلی، جعلی‌ها قطعاً دروغ هستند. مطلق جعل هستند. احادیث ضعیف می‌تونیم بیاییم درجه بندی کنیم.

بله. ببینید خودتون به نقد رسیدید. امروز می‌خواستم گوش کنید البته میدونم حوصله‌تون سر رفت، این را تحمل بفرمایید و اون تیکه‌هایی را که با مبنای من و شما نمیسازه، جدا کنیم.

و احادیث دیگه معراج هم همینجوری هست یعنی شما شیخ صدوق را هم بشنوید باز می‌بینید لابه‌لاش یه تیکه‌های اینجوری داره. ابن عباس هم داره روایت را. شیخ صدوق داره، علی بن ابراهیم قمی داره. عبدالله بن عباس داره.

بذارید من برم سراغ تحلیل آخر علامه ببینم چیزی گفته یا نه؟

باز همون علی ابن ابراهیم قمی از امام باقر داره روایت معراج را. من اونی که علامه اول قرار داده به عنوان روایت اول، اون را براتون مفصل خواندم باز روایت اهل سنت را هم خواندم. که البته نقدها به روایت اهل سنت یه مقدار بیشتر از روایت اهل تشیع هست. خب پس ما چیکار کنیم؟

علامه خیلی روی اون بحث شیعه هاش که گفتیم شیخ صدوق هست و علی ابن ابراهیم قمی و اینها، نقدهاش تیکه ای هست یعنی جزیی لابه لای روایت هست، همون طور که شما فرمودید. اما برای بحث اهل سنت یه خورده نقدها بیشتره. ما چیکار کنیم؟ روایت را می‌شنویم، مخصوصا روایت‌هایی طولانی که بیشتر در معرض آسیب هستند چون وقتی یه جمله به دستم میرسه احتمال اینکه این یه جمله کمتر در معرض آسیب باشه خیلی کمتره تا یه جمله ی طولانی، یک داستان.

اینکه لابه‌لای داستان دست برده بشه زیاده احتمالش. پس هر چی حدیث طولانی تر باشه آسیبش بیشتره، آفتش بیشتره. هر چی کمتر باشه مصون هست البته سند را هم باید نگاه کنیم.

پس ما وقتی که یه روایتی مثل معراج را می‌شنویم نگاه می‌کنیم ببینیم کدوم قسمتش با مبناهای عصمت و علم غیب می‌سازه، اون رو قبول می‌کنیم.

خانم عجاییب اینکده حالا امت اسلام ضعیف هستند خب درست. اینکده تخفیف هست درست. ولی چرا باید پیغمبر اینقدر چونه بزنه؟ بعد مثلا خود خداوند، نعوذ بالله نمیدونه که امت ضعیف هستند؟ یعنی از اول تکلیف مالایطاق اومده گذاشته؟ و بعد آروم آروم منتظر بوده که پیغمبر چند نوبت بره تخفیف بگیره و برگرده؟ این با شأن پیغمبر و با مقام کبریایی خداوند نمی‌سازه .

همه روایت را عرض کردم رد نکنیم بخش‌هایی‌ش را. چرا؟ چون خیلی طولانی هست ولی دستبرد زدن بهش. تیکه‌هایی را نگه داشتند تیکه‌هایی را جابه‌جا کردند یا عوض کردند یا کم و زیاد کردند. پس یاد بگیرید نحوه تحلیل و نقد را. البته خودش یک علم مفصل هست. حالا ما در همین حد که توی کلاس ظرفیتش هست همین قدر گفتیم خودتون تیکه تیکه بهش رسیدید.

"وَأَخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ"